

# دنیای مکانیکی

سیدمهدی شجاعی

## دنیای امروز

دنیای امروز، مختصات خودش را دارد. دنیای امروز، تعارف بر نمی‌دارد. امروز بشر به دنبال يك زندگی بی‌دغدغه می‌گردد. هدف انسان امروز، رسیدن به رفاه و آسایش است. بی‌تعارف، هرچه بیشتر داشته باشی، بهتر می‌توانی زندگی کنی. و هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که رفاه و آسایش را دوست ندارد. و هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی شود که سختی را به راحتی ترجیح می‌دهد. مگر که از عقل سالمی برخوردار نباشد. عقل می‌گوید در این مسابقه‌ای که میان انسان‌ها برای رسیدن به ثروت و قدرت و امکانات بیشتر و رفاه و آسایش بهتر برقرار شده است، باید حواسمان را جمع کنیم که عقب نمانیم. واقعیت این است که منابع مادی چه در اطراف خودمان و چه در سطح جهان، محدود است. این‌طور نیست که همه‌چیز به قدر کافی



هیچ داور و داوری‌ای برای رسیدگی به هیچ خطایی وجود ندارد. معلوم نیست چه کسی قرار است خطا را تشخیص دهد، اعلام کند و سوت بزند. چرا که داوران خود در مسابقه شرکت دارند و برای پیشی گرفتن از دیگران تلاش می‌کنند!

درباره این مسابقه جهان شمول، حرف‌های گفتنی بسیار است که مجال طرحشان اینجا نیست!

غرض بیان این نکته بود که:

اصلاً جای تعجب نیست اگر که عده‌ای و بلکه بسیاری، تمام فکر و ذهن و دغدغه‌شان همین مسابقه باشد: رسیدن به ثروت و قدرت و امکانات و رفاه بیشتر. آنچه موجب تعجب و شگفتی است، این است که همه این اهداف، امکانات، لذات و ... برای بخشی از وجود انسان است که به آن جسم گفته می‌شود. در حالی که بخش اصلی وجود انسان، روح و جان اوست که هیچ‌کدام از این هدف‌ها و تلاش‌ها و مسابقه‌ها به آن مربوط نمی‌شود.

نسبت و رابطه جسم و جان، شبیه نسبت و رابطه خودرو و راننده است. آیا اسباب شگفتی و تعجب نیست اگر که راننده‌ای تمام فکر و ذکر و دل و وقت و همت و تلاش خود را معطوف و مصروف خودروی زیر پای خود کند؟!

اگر بشنویم یا ببینیم که کسی خودش را فدای خودروی زیر پایش کرده، تعجب نمی‌کنیم و تأسف نمی‌خوریم؟!

مگر از ابتدا تعریف خودرو این نبود که وسیله‌ای در اختیار انسان باشد و انسان را به مقصد و هدفش برساند؟

اگر در این میان، انسان و مقصد و هدف و رانندگی و رفتن، همگی فراموش شده باشند و خود خودرو و توجه و رسیدگی به آن، اصل قرار گرفته باشد، اسباب تعجب و تأثر و حتی اسباب خنده و مضحکه نیست؟!

واقعیت این است که ما، اغلب ما و بسیاری از مردم جهان، در این موقعیت مضحک و تأسف‌بار زندگی می‌کنیم، ولی متوجه نیستیم. اگر لحظه‌ای نگاه و توجهمان را از خودرو و مسابقه و مخلفات آن برداریم و به سمت انسان و راننده و مسیر و مقصد برگردانیم، به

پاسخ این سؤال می‌رسیم که: «دین به چه درد می‌خورد؟»

البته دین در مورد همین ماشین هم حرف‌هایی برای گفتن دارد، اما حرف‌های اصلی‌اش زمانی به درد می‌خورد و به کار می‌آید که ما چشم از این مسابقه بی‌اساس برداریم. سر از لاک جسم در آوریم و برای روح و جان، یعنی بخش اصلی وجود انسان هم ارزش و اعتباری قائل شویم.

نشان به این نشانی که در همین جهان، همه آنان که در این مسابقه، به خط فرضی پایان می‌رسند و برای بخش جسمانی یا مرکب و خودروشان، آرزوی محقق نشده باقی نمی‌گذارند، تازه به بطلت این مسابقه پی می‌برند و به صرافت روح و جان می‌افتند. چرا که در ضمیر ناخودآگاه و پس و پشت ذهنشان، به دنبال یافتن قرار و آرامش برای روح و جان بوده‌اند و تأمین رفاه و آسایش جسم را برای رسیدن به آرامش روح و جان می‌خواسته‌اند و اکنون که آن را در این نمی‌بینند، به صرافت درمان اصلی جان می‌افتند و پاسخ این سؤال که:

«دین به چه درد می‌خورد؟»

برای همگان وجود داشته باشد. اگر این‌طور بود، بخش عمده مردم جهان، در فقر و فلاکت به‌سر نمی‌بردند یا لاقال زندگی اکثریت مردم جهان در حد متوسط و زیر متوسط متوقف نمی‌ماند.

در این اوضاع و احوال آشفته و بحرانی و ناعادلانه، هر کس هر قدر هم که همت کند، می‌تواند گلیم زندگی روزمره خود را از آب بیرون بکشد و می‌تواند رفاه و آسایش خود را فراهم کند.

در این وانفسا که همه شب و روز می‌دوند و همچنان هشتشان در گروهی نه است، و به درصد قابل قبولی از رفاه و آسایش و ثروت و موقعیت و امکانات مطلوب هم نرسیده‌اند، فکر کردن و حرف زدن در مورد دین و مذهب و باور و اعتقادات، چه جایگاهی می‌تواند داشته باشد؟!

دین و مذهب و اعتقادات به درد زمانی می‌خورد که مردم فراغت داشتند، که هزار جور فکر و خیال و دغدغه نداشتند، که در فضای زندگی ماشینی با این سرعت و شتاب زندگی نمی‌کردند، که این همه امکانات و لذت‌های جالب و جذاب، برای رسیدن وجود نداشت، که دغدغه‌های دیگر، جایی برای دین و مذهب و خدا و پیغمبر باقی می‌گذاشتند.

### دغدغه رسیدن به زندگی بهتر

می‌دانم که تند رفته و نگاه و باور شما این نیست. ولی باید قبول کرد که در دنیای امروز، نگاه و باور عده‌ای این است و چه بسا که چنین دیدگاهی، نه در اقصانقاط جهان که در اطراف خودمان هم وجود داشته باشد. و اتفاقاً برعکس: وجود چنین نگاه و دیدگاهی اصلاً عجیب نیست.

عموم تریبون‌ها از اطراف خودمان تا اقصانقاط جهان در حال برگزاری یک مسابقه‌اند که شرکت کنندگان آن نه یک عده خاص، که تک‌تک افراد زنده و عاقل و بالغ هستند. همه تبلیغات وعده رسیدن به رفاه و آسایش بیشتر را می‌دهند.

در همه خبرها دغدغه رسیدن به زندگی بهتر و شیرین‌تر و لذت‌بخش‌تر موج می‌زند. حتی عموم تلاش‌های علمی و اختراعات و اکتشافات، با این ترازو ارزیابی می‌شوند و به میزان نقش و سهمی که در رفاه و آسایش و التذاد زندگی بشر به دست می‌آورند، ارزش‌گذاری می‌شوند.

انسانی که در دنیای معاصر تنفس می‌کند، از اولین لحظات بیداری صبح تا آخرین لحظات رفتن به بستر خواب، خواه و ناخواه با یک مسابقه عمومی و فراگیر مواجه است؛ مسابقه‌ای که بانیان و برگزار کنندگان آن معلوم و مشخص نیستند. مسابقه‌ای که از داوری قانونمندی برخوردار نیست و داوران آن لباس و جایگاه خاصی ندارند. مسابقه‌ای که دارای یک خط پایان نیست. مسابقه‌ای که ... اما زمین آن به وسعت همه جهان است.

در این مسابقه هر کس به هر قیمتی از دیگران پیشی گرفت، برنده‌تر است. با این تفاوت که در بعضی از زمین‌ها، قواعد و قوانین قرص و محکمی برای رعایت حقوق دیگران وجود دارد و جلو افتادن به هر قیمتی میسر نمی‌شود. در بعضی از زمین‌ها هم هیچ قاعده و قانونی دست شرکت‌کنندگان را نمی‌بندد و هر کسی به هر قیمتی می‌تواند برنده شود؛ شده با پشت پا انداختن برای دیگران، مشت و لگد زدن به دیگران، رد شدن از روی جنازه دیگران و ...